

بررسی ساختار تداعی در حکایتی از مثنوی

دکتر محمد علی محمودی

استاد یار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

لیلا خواجوی نژاد

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

تداعی فرایندی است که توسط آن توالی و تعاقب خاطرات و افکار ممکن می شود. به بیان دیگر افکار، مفاهیم، احساسات و... که قابلیت فراخوانی یکدیگر را داشته باشند بر مبنای تشابه، مجاورت، تضاد و... یک دیگر را تداعی می کنند. که این تداعی در پهنه ی ذهن به صورت غیر ارادی است.

در مثنوی معنوی که بصورت نوعی مجلس وعظ است لطایف اسرار و دلالات بانقل تمثیل و حکایات همراه است مولوی به اقتضای احوال و برحسب تداعی افکار از مطلبی به مطلب دیگر می رود و ویژگی های تداعی در مثنوی بصورت غیر ارادی، غیر آگاهانه، منطبق با لایه های پیش گفتاری و... است و هر لحظه ذهن مولانا از حکایتی به حکایت دیگر و از تصویری به تصویر دیگر می لغزد.

در این مقاله داستان دراز هجران و بسیار امتحان را از نظر کیفیت تداعی هایی که مولوی برای انتقال موضوع از داستانی به داستان دیگر خلق نموده و میزان انطباق آنها را با قوانین و اصول تداعی در روانشناسی مورد بررسی قرار می دهیم.

کلیدواژه ها: ساختار تداعی، مثنوی، ذهن، روایت.

مقدمه

تداعی معانی فرآیندی است که انسان بوسیله آن میان افکار و خاطراتی که قابلیت فراخوانی یکدیگر را دارند ارتباط برقرار می‌کند.

مولوی باریک‌ترین نکته‌های همه‌ی دانشها را خواننده است در ذهن او معانی به دنبال هم می‌آیند، حکایاتی مناسب بحث حکایت‌های دیگر را به خاطر خطور می‌دهد انبوه کلمات بدین سان به دنبال هم جاری می‌شوند که ارتباط این فقره‌ها از طریق تداعی معانی صورت گرفته است.

در این پژوهش پیشینه تداعی معانی و مفهوم آن و قوانینی که باعث تداعی می‌شود را ذکر کرده ایم و به بررسی ساختار تداعی در داستان دراز هجران و بسیار امتحان پرداخته ایم زیرا مولوی در ضمن بیان این داستان حکایت‌ها و نکته‌های اخلاقی زیادی را نیز بیان نموده که ارتباط آنها از طریق تداعی معانی صورت گرفته است.

تداعی چیست

«تداعی فرآیندی است که در آن شخص اندیشه، کلمه، احساس یا مفاهیمی را که قابلیت فراخوانی یکدیگر را دارند به هم ارتباط می‌دهد. قابلیت فراخوانی می‌تواند حاصل شباهت یا همزمانی یا پیوندی دیگر باشد.» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۵۸) و همچنین هر نمود کوچک و جزئی می‌تواند کل آن پدیده را که نمود تنها قسمتی از آن است در ذهن انسان بیدار کند مثلاً ما با دیدن لباسی ممکن است یاد مهمانی بیفتیم که این لباس را در آن مهمانی پوشیده بودیم و تمام افراد آن مهمانی و خاطرات و گفت‌وگوها ی آن مهمانی برای ما تداعی می‌شود و این همبستگی میان موضوعات مختلف در ذهن وجود دارد و آنها ممکن است طوری با هم یکی شده باشند که هر یک از آنها موجب فراخوانی دیگری شود.

پیشینه موضوع

تداعی و شناخت اجزای آن یعنی عقاید، تصاویر ذهنی، خاطرات و... و همچنین قواعد حاکم بر آنها از دیرباز توجه روانشناسان و فلاسفه را به خود معطوف نموده است اما همه‌ی آنها با هم متفق القول نبوده‌اند. ریشه اصلی و سرچشمه این مکتب در نوشته‌های ارسطو مشاهده می‌شود و اولین کسی است که در بحث حافظه به اصل تداعی اشاره می‌کند ولی از لفظ تداعی استفاده نمی‌کند و معتقد است که فعل و انفعالات به طور اتفاقی صورت نمی‌گیرد «ارسطو در پاسخ این سوال که اگر الف فرد را به یاد ب بیندازد رابطه بین الف

وب چیست؟ جواب می گوید: که این ارتباط گاهی از راه یک شباهت و یا تضاد و زمانی هم از راه مجاورت حاصل می شود». (ودورث، ۱۳۴۸: ۵۶)

توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) یکی از پیشقدمان مکتب روانشناسی اصالت تداعی انگلستان است «بدون اینکه از اصطلاح تداعی معانی استفاده کند، در تبیین فکر انسان به این مکانیزم توجه کرد و آن را بعنوان یکی از معدود استعدادهای روانی وی معرفی نمود» (دفتر حوزه و دانشگاه: ۱۳۸۵، ۲۴) جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲)، دیوید هارتلی (۱۷۷۵-۱۷۰۷)، دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱)، جیمز میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶) به ترتیب به اصل تداعی اشاراتی نموده اند.

جان استورات میل فرزند جیمز میل یکی دیگر از فلاسفه بنام انگلستان است «او تخیل را به عنوان نوعی تداعی معانی یا تصاویر توصیف کرد که تحت سلطه احساسات قرار دارد میل در مقاله ای با عنوان دو نوع شعر (۱۸۳۳) می نویسد: شاعران کسانی هستند که چنان ساخته شده اند که عواطف حلقه های تداعی آنها را شکل می دهد و از طریق این تداعی، هم تصورات حسی و هم تصورات روحی آنان با یکدیگر پیوند می یابد». (برت، ۱۳۷۹: ۹۶).

فیلسوف روان شناس آمریکایی ویلیام جیمز، (۱۷۴۲-۱۹۱۰) است او کتابی بنام اصول روان شناسی تألیف نمود و بخشی از آن را به تداعی معانی اختصاص داد. او « جریان امور نفسانی را که به وسیله امور مشابه به یاد می آیند توضیح می دهد و باردیگراز اصل استمرار امور نفسانی استمداد می طلبد و موضوعات مربوط به تداعی معانی را بنابراین اصل تعیین می کند نه بنابر مکتب اتمیسم و اینکه ذهن و محتویات آن از تصورات ساده ترکیب شده است.

در این فصل ویلیام جیمز مکتب کلاسیک را مورد انتقاد قرار می دهد و مکرر تکرار می کند که حال آگاهی و هوشیاری جنبه استمرار و پیوستگی دارد و متغیر است» (آراسته، ۱۳۴۸: ۶۷).

« فروید در قرن نوزده و بیست با استفاده از اصول روان شناسی گام تازه ای در بررسی های او برداشت فروید ابتدا از روش خواب مصنوعی و تخلیه هیجانی ژوزف بروئر استفاده می کرد اما پس از مدتی رضایت او از هیپنوتیزم کاهش یافت، اما برای دسترسی به خاطرات بیمار از روش القاء و تلقین مکتب «ناسی» فرانسوی مدد جست. بعداً زمانی که یونگ همکار او شد روش آزمون تداعی را به او پیشنهاد کرد. بعد از فروید یونگ نیز به طور مفصل در مورد تداعی بحث می نماید او تداعی را اینگونه تعریف می کند: «تداعی

معانی « یعنی ارتباط تصورات، ادراکات و غیره، طبق تشابه، و همزیستی و استقلال علی. » (صادقی، ۱۳۸۷): ۱۹).

در ادبیات و شعر هم سابقه تداعی معانی طولانی است و در آثار زیادی از جمله قصه‌های شیخ اشراق، قصه‌های ابن سینا، کلیله و دمنه در نثر فارسی و در اشعار حافظ اقبال و تا حدودی سنایی ردپایی از تداعی را می‌توان مشاهده کرد؛ کلریج شاعر اواخر قرن هیجدهم و اوایل نوزده آن را در ادبیات گسترش داد و اثر او یخبندان در نیمه شب (۱۷۹۹) بر اساس تداعی معانی پیش می‌رود.

انواع تداعی

در یک تقسیم‌بندی کلی تداعی دو نوع است: تداعی آزاد و تداعی مقید یا القایی در تداعی مقید یا القایی کلمات محرک را به آزمودنی می‌دهند مثلاً کلمه « مادر » را به شخص داده و از او می‌خواهند بلافاصله با اولین چیزی که به ذهنش می‌رسد پاسخ دهد ولی در تداعی آزاد فرد آزادانه هر چه به ذهنش می‌رسد را بیان می‌کند.

تداعی مقید یا القایی

در این گونه تداعی پاسخ باید رابطه معینی با کلمه محرک داشته باشد. اظهار نظر گالتون در مورد این که کلمات و ایده‌های همخوان بستر فکری انسان را آشکار می‌کند باعث شد تا: « روان‌شناسی چون کنت وروزانف و روانکاوانی چون یونگ در صدد برآیند فهرستی از کلمات و واژه‌هایی که می‌توانند با مسائل روانی بیمارانشان مرتبط شوند و یا عقده‌های آنها را فاش سازند تهیه و تنظیم کنند. در ضمن این روش را برای تشخیص مجرمان از بیگناهان مورد استفاده قرار دادند. در این روش ۲۰۰ کلمه کلیدی که می‌توانست با صحنه‌ی جرم رابطه نزدیک داشته باشد با ۸۰ لغت خنثی انتخاب می‌شد، زمان عکس‌العملها و نشانه‌های هیجان زدگی ثبت می‌شدند زمان عکس‌العمل و نشانه‌های هیجان زدگی ثبت می‌شد و با استفاده از دستگاه‌های مخصوص واکنشهای روحی و فشار خون اندازه‌گیری می‌شد. سنجش و ارزیابی عکس‌العملها اغلب مجرم را وادار به اعتراف می‌کرد » (رزم آزما ۱۳۷۰: ۴۴).

تداعی آزاد

« تداعی آزاد یکی از تکنیک‌های روانکاوی برای کشف روان‌ناهنشیار بیمار است. در دستورالعملهای اصلی که به بیمار داده می‌شود از او می‌خواهند هر آنچه در طول یک جلسه روانکاوی به ذهنش می‌آید بی‌توجه

به محتوای منطقی، اخلاقی، جنسی و یا حالت پرخاشگرانه ی آن به زبان بیاورد. یکی از فرضهای کلیدی در تداعی آزاد این است که بسیاری از مطالبی که در طی یک جلسه روانکاوی بیرون می ریزد، بیشتر در سطح ناهشیار سرکوب شده است، تداعی آزاد این مطالب سرکوب شده را آزاد می کند و آنها را به سطح هوشیار می آورد تا بتوان به شکلی واقع بینانه تر با آنها مقابله کرد» (سعیدیان، ۱۳۸۰: ۱۱۳۵).

تداعی معانی

«برخی نفسانیات یا روابطی مخصوص چنان پیوستگی بهم پیدا می کنند که هرگاه یکی از آنها در صحنه وجدان نمایان گردد، فوراً نفسانیات دیگر را در آنجا حاضر می کند، این کیفیت تداعی معانی نام دارد.» (سعیدیان، ۱۳۸۰: ۱۱۳۵).

مثلاً گفتن یا شنیدن داستانی ما را به یاد داستان دیگر می اندازد که در مثنوی از این نوع تداعی ها بسیار زیاد است. «تداعی معانی و مفاهیم آن نزد اشخاص مختلف به دلیل تجربیات، خاطرات و ادراکات ناهمگون متفاوت است. رؤیت ماه برای کسی می تواند یادآور تجربه خاصی بشود که او در یک شب مهتابی مثلاً وقتی کوره راهی کوهستانی را برای رفتن به بالین محتضرش در دهکده طی می کرده است چنانکه او در آن حال صدای جیرجیرکها، عوعوی سگی از آبادی دوردست یا صدای حرکت خزنده ای را هم به روی زمین شنیده باشد. بعدها به محض دیدن قرص ماه، تمامی آن خاطرات و حوادث به طور زنجیره ای یا همزمان در خاطرش جان می گیرند. بدین ترتیب قرص ماه تمامی معانی و مفاهیم پیوسته با تجربه آن شب بخصوص را به ذهن شخص فرامی خواند.» (داد، ۱۳۸۰: ۶۴)

با بیان این نکات می توان نتیجه گرفت که تداعی دارای ویژگی هایی است که عبارتند از:

- ۱) تداعی فرآیندی ذهنی نیست بلکه فرآیندی است که بصورت غیرارادی در پهنه ی ذهن ظاهر می شود.
- ۲) تداعی خاطرات آگاهانه نیست و هیچ هدفی را دنبال نمی کند و اگر خاطرات و اطلاعات آگاهانه و با هدفی خاص روایت شوند، دیگر تداعی نیست، بلکه بازیابی اطلاعات است.
- ۳) تداعی کاملاً با لایه های پیش گفتار ذهن است و برای آن مخاطبی اعم از حقیقی یا مفروض، تصور نمی شود.
- ۴) در تداعی اطلاع رسانی مستقیم وجود ندارد.
- ۵) تداعی ها علی رغم اغتشاش طاهریشان با هم مرتبط بوده و براساس قوانین خاصی بوجود می آیند.
- ۶) نباید در مورد تداعی ها توضیحاتی داده شود.

قوانین تداعی

طرفداران مکتب تداعی در قواعد تداعی با هم اتفاق نظر ندارند ارسطو در مورد چیزهایی که یکدیگر را تداعی می‌کنند می‌گوید این رابطه گاهی مشابهت گاهی تضاد و زمانی مجاورت است. برکلی هم بیشتر بر اصل مجاورت و همزمانی تأکید دارد. هیوم به دو قانون مشابهت و مجاورت زمانی و مکانی معتقد بود، هارتلی اساسی‌ترین قانون را مجاورت می‌داند. جیمز میل تداعی را تنها بر اصل مجاورت می‌داند و معتقد است احساس‌هایی که با نظم خاص با هم اتفاق می‌افتند و به طور ماشینی بعنوان تصورات و افکار ما در می‌آیند. با این این اختلافات همه ی آنها معتقد بودند که باید از تصورات بر اصل تداعی معانی شروع کنند و بدین طریق امور نفسانی را توجیه نمایند.

مهم‌ترین قواعد تداعی معانی عبارتند از:

(۱) مجاورت یا همزمانی: « وقتی دو شیء یا رخداد از لحاظ زمانی و مکانی تماس با هم یا نزدیک به هم باشند، همدیگر را تداعی می‌کنند معمولاً از شنیدن صدای رعد واژه برق تداعی می‌شود علتش این است که بنا به تجربه، شنیدن رعد و دیدن برق مجاورت دارند» (برونو، ۱۳۷۳: ۲۸۱).

(۲) مشابهت یا همانندی: امور مشابه باعث تداعی همدیگر می‌شوند این شباهت می‌تواند شباهت موضوعات و مفاهیم یا شباهت واژگان باشد.

(۳) تضاد: تضاد دو شیء که مخالف یکدیگر هستند باعث تداعی یکدیگر می‌شوند.

(۴) علّت و معلولی: دو چیز که علّت و معلول همدیگر باشند همدیگر را تداعی می‌کنند، در اغلب موارد علّت و معلول زیر مجموعه مجاورت به حساب آمده‌اند.

بررسی تداعی معانی در مثنوی

مولانا مثنوی را در ۵۴ سالگی آغاز نمود (۶۵۸ هجری) در این زمان ذهن او بسیار پخته بود و تجربیات بسیاری در زمینه علوم مختلف داشت. حفظ کامل قرآن و شرح و تفسیر آن باعث شده بود اصطلاحات، واژگان، داستان‌ها و تمثیلات زیادی در لوح ذهن او مکتوب شود از طرفی آشنایی او با مباحث فقهی و دینی و کلامی واژگان و اصطلاحات این علوم را در ذهن مولوی انباشته بود احاطه او بر کتب تمثیلی و عرفانی و ارتباط نزدیکی که با عوام داشت اصطلاحات و حکایات و قصه‌های زیادی در ذهن او جا داده بود و اگر می‌خواست در مورد هر جنبه‌ای از موارد بالا بحث کند گروه زیادی از الفاظ، معانی و مفاهیم مربوط به آن در ذهن او تداعی می‌شد به همین دلیل تداعی معانی اساس قصه پردازی در مثنوی

معنوی می شود. زرین کوب در سرنی به این موضوع اشاره می کند: « اشخاص قصه هم مثل گوینده قصه به دستاویز همین جریان تداعی معانی، خود را به آنچه مولانا جرّ جرار کلام می خواند تسلیم می کنند و کثرت تداعی که تحرک و پویندگی فوق العاده ای به مثنوی می دهد از همین جاست، اما تداعی معانی در نزد اشخاص قصه هم جریان سیال گوینده را منعکس می کند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۲۶)»

خود مولانا در کلامش متوجه تداعی است و از آن به نام جرّ جرار کلام یاد می کند:

دور ماند از جرّ جرار کلام باز باید گشت و کرد آن را تمام (مولوی، ۱۳۷۹: ۲۵۳)

زرین کوب نیروی تداعی را از ویژگی های اسلوب شعری مولانا بیان می کند و در شرح دفتر اول مثنوی در مورد تداعی معانی پیر چنگی توضیحاتی می دهد: « این مطرب جنگی که در عهد عمر در تمام مدینه هنرمند محبوب و پراوازه ای محسوب می شد تا وقتی مورد توجه و اقبال خلق بود از خودی لبریز بود و یک لحظه هم به یاد خدا نمی افتاد وقتی لطف آواز و قدرت هنرش را از دست داد و به کلی از چشم خلق افتاد، ناچار از خودی که اشتها خلق موجب بسط و توسعه دایم آن بود خالی شد و خالی شدنش از خودی با آنکه از روی ضرورت و برخلاف اراده و جهد او بود، به هر حال او را شایسته ی آن کرد که مورد قبول حق واقع شود. این قبول حق، نشانش بذل عنایتی بود ک منجر به بازگشت و توبه ی واقعی پیر مغرور و عاصی از رمیده گشت.

در توصیف این هنرمند پیر، مولانا چنان که شیوه اوست در ضمن نوعی تداعی آزاد، جای جای از قلمرو حسی به اقلیم ماوراء حسی راه می پوید و از آنچه در وصف آواز پیر می گوید علاق خود او به آواز موسیقی که از همان نی نامه مثنوی در سخنش انعکاس دارد، همه جا همچنان پیداست از جمله وقتی آوای این چنگی دیرینه روز را به نوای صوربخش اسرافیل تشبیه می کند به یاد اولیای حق می افتد که آنها هم مثل اسرافیل، مردگان را از دم روحبخش خویش جان می بخشیدند اما باز خاطر نشان می کند که آنها در واقع صدای دمنده ی نامه ای را منعکس می کنند و آن خاصیت جانبخشی که در کلام آنهاست از اینجاست. و چون صدای آنها صدای حق است نغمه ی جانبخشی است که حق تعالی برای احیای عالم وجود و استمرار حیات آن را افاضه می کند... باری جریان سیال ذهنی مولانا که وجود لقمه ای چند حاکی از توجه به نیازها ناگزیر جسمانی یک چندی آن را از سیر خط خویش باز می دارد، باز در ضمن بازگشت به لزوم توجه به اشارتهایی که از ابدال حق می رسد به قصه ی پیر چنگی باز می گردد.» (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۱۶۸-۱۷۱). و رشته تداعی معانی بسیاری از قصه های مثنوی را می توانیم در کتاب نردبان شکسته اثر عبدالحسین زرین

کوب مشاهده کنیم.. مثنوی پر از قصه‌هایی است که یکدیگر را تداعی می‌کنند و هر قصه‌ای در تأیید قصه‌ی دیگر ذکر می‌شود پر از گنجینه‌های لطافت است و در ضمن همین قصه‌هاست که مولانا سیر روح عارفان و خط مش آنها را به ما نشان می‌دهد در این پژوهش بعنوان نمونه یکی از قصه‌های مثنوی را به نام دراز هجران و امتحان بسیار را ذکر می‌کنیم تا حکایت‌ها و نکات اخلاقی که در ضمن بیان این داستان در ذهن مولانا تداعی می‌شود را ذکر کنیم، خود قصه این است:

در این قصه جوانی عاشق زنی می‌شود و روزگار درازی در وصال او می‌کوشد و رنج‌های بسیار می‌کشد و هر قدر پیام محبت می‌فرستد امید وصل نمی‌یابد و هشت سال در انتظار معشوق رنج و سختی را تحمل می‌کند. بالاخره یک شب که از بیم عسس خود را داخل باغی می‌اندازد و باحیرت و برخلاف انتظار معشوق خود را در آنجا می‌یابد و به خاطر اینکه از سالها پیش او را ندیده از شوق و هیجان زیاد همه چیز را از یاد می‌برد و چون زن را در باغ تنها می‌بیند از او قصد بوسه و کنار می‌کند اما زن بر سر او بانگ می‌زند و او را از این کار منع می‌کند. زن به او می‌گوید تو از شدت شیدایی عقل خود را از دست داده‌ای باد را می‌بینی ولی جنبنده‌ی آن را نه و نمی‌دانی که هیچ چیز از نظر او غایب نمی‌باشد. مرد به او پاسخ می‌دهد اگر من در رعایت ادب خام و ابله‌ام ولی در عشق و طلب پخته‌ام زن با زیرکی به او پاسخ می‌دهد ادب تو همین قدر بود که نشان دادی عشق را خودت می‌دانی تا چه حد است؟ تو از هر آدم ناشسته رویی که شاهد بوس و کنار تو با من باشد شرم داری ولی از خدای خود شرم نداری چون پنداشتی من در اینجا حارس و نگهبانی ندارم ستیزه‌جویی و بد خصالی خود را نشان دادی. اگر در تمام این هشت سال از تو سراغی نگرفتم بخاطر این بود که می‌دانستم که تو در دام شهوت اسیری و با اینکه هشت سال فراق کشیدی هیچ از خامی تو کاسته نشد و غوره وجودت مثل سنگ باقیمانده است. عاشق خام عذر می‌آورد که مراد من از این قصد بوسه و کنار امتحان تو بود، درست است که بی‌امتحان هم می‌توانم تو را دریابم و هم اکنون از کار خود پشیمانم و به جای اینکه تو را امتحان کرده باشم خود را امتحان کرده‌ام. زن باز عذر او را رد می‌کند به اومی گوید چون تویی نمی‌تواند از سر کبر و خود بینی یاری همچون من را امتحان کند زیرا فکرامتحان کردن هم از نبود عشق است زیرا عشق جای تسلیم و رضاست نه جای امتحان کردن.

بررسی تداعی معانی در حکایت دراز هجرانی و بسیار امتحان

مولانا داستان را برای یکسری مخاطب بیان میکند پس ذکر داستان آگاهانه است و حاصل تداعی نمی‌باشد زیرا تداعی کاملاً با لایه‌های پیش‌گفتاری ذهن است و برای آن مخاطبی اعم از حقیقی یا مفروضی تصور

نمی شود ولی در ضمن بیان این حکایت ، حکایات و نکته های اخلاقی زیادی برایش تداعی می شود که در این موارد مولانا اصلا به مخاطب توجه ندارد بلکه به قول خودش این جرجرار کلام است که او را در بعضی جاها از ذکر ادامه داستان باز می دارد و ارتباط این داستان ها و نکات اخلاقی از طریق تداعی معانی صورت گرفته است و تداعی ها در این از نوع تداعی آزاد است. که در این پژوهش به بررسی ساختار این تداعی ها بر اساس قوانین و ویژگی تداعی می پردازیم

یک جوانی بر زنی مجنون بدست می ندادش روزگار وصل دست... (مولوی، ۱۳۷۹: ۵۲۹).

در مورد بی تابی این جوان در عشق زن توضیح می دهد

کان جوان در جست و جو بود هفت سال از خیال وصل گشته چون خیال (همان: ۵۳۰)

انتظاری که این جوان در رسیدن به معشوق می کشد علت تداعی ابیاتی در همین زمینه در ذهن مولانا می گردد

سایه ی حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری (همان: ۵۳۰) (همان: ۵۳۱)

جریان سیال مولانا بعد از ذکر ابیاتی در مورد دعا کردن عاشق در حق عسس او را از ادامه داستان باز می دارد و همزمان مولانا به ستایش خدا می پردازد:

ناشناسا تو سببها کرده ای از در دوزخ بهشتم برده ای

بهر آن کردی سبب این کار را تا ندارم خوار من یک خار را

در شکست پای بخشد حق پری هم زقعر چاه بگشاید دری

تو مبین که بر درختی یا به چاه تو مرا بین که منم مفتاح راه (همان: ۵۳۱)

دوباره ادامه حکایت را ذکر می کند

اندر ان بودیم کان شخص از عسس راند اندر باغ از خوفی فرس...

سایه ی او را نبود امکان دید همچو عنقا وصف او را می شنید

جز یکی لقیه که اول از قضا بر وی افتاد و شد او را دل ربا

بعد از آن چندان که می کوشید او خود مجالش می نداد آن تندخو

نه به لابه چاره بودش نه به مال چشم پر و بی طمع بود آن نهال (همان: ۵۳۹)

همزمان امور هستی برایش تداعی می شود

عاشق هر پیشه ای و مطلبی حق بیالود اول کارش لبی
چون بدان آسیب در جست آمدند پیش پاشان می نهد هر روز بند
چون در افکندش به جست و جوی کار بعد از آن در بست که کابین بیار
هم بر آن بو می تندو می روند هر دمی راجی و آیس می شوند
هر کسی را هست امید بری که گشایندش در آن روزی دری
باز در بستندش و آن درپرست بر همان امید آتش پا شدست (همان: ۵۳۹)

وجود این عسس که باعث خیر برای این جوان می باشد ذهن مولانا را از ادامه داستان باز می دارد و به ذکر این ابیات می پردازد

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
زید اندر حق آن شیطان بود در حق شخص دگر سلطان بود
آن بگوید زید صدیق سنیست وین بگوید زید گبر کشتنیست (همان: ۵۳۹) اما
مولانا از بیت ۷۴ تا ۸۰ باز به امور هستی می پردازد

هر چه مکروهست چون شد او دلیل سوی محبوبت حبیبست و خلیل (همان: ۵۴۰)

اما در اینجا تداعی صورت نگرفته زیرا در تداعی خاطرات آگاهانه نیست و هیچ هدفی را دنبال نمی کند و اگر خاطرات و اطلاعات آگاهانه و با هدفی خاص روایت شوند، دیگر تداعی نیست، بلکه بازیابی اطلاعات است. مولانا با ذکر کلمه پس قصد آگاهی دادن به مخاطب را دارد مولانا حکایتی واعظی که در حق بدان دعای خیر می کند زیرا آنها باعث می شوند که او به خدا نزدیک تر شود که جریان تداعی معانی مولانا را به ذکر این داستان می کشاند که براساس قوانین تداعی ذکر ابیات قبل علت تداعی این حکایت شده است در ضمن این حکایت همزمان حال بندگان خدا برای او تداعی می شود که از درد به حق می نالند

بنده می نالد به حق از درد و نیش صد شکایت می کند از رنج خویش
حق همی گوید که آخر رنج و درد مر تو را لابه کنان راست کرد...
در حقیقت هر عدو داروی تست کیمیا و نافع و دلجوی تست
که ازو اندر گریزی در خلا استعانت جویی از لطف خدا (همان: ۵۴۰)

در حقیقت دوستان دشمنند که زحضرت دور و مشغولت کنند ۰ همان: ۵۴۱) ذکر این ابیات که در آن مولانا نکات اخلاقی را بیان می کند و از ادامه داستان باز می ماند بر اساس تداعی صورت نگرفته چون

این نکات را برای مخاطبین ذکر می کند که در تداعی برای آن مخاطبی تصور نمی شود. روند علت و معلولی که بر می گردد به ابیات قبل باعث می شود که نفس اشغر در ذهن مولانا تداعی شود

نفس مومن اشغری آمد یقین کو بزخم رنج زفتست و سمین (همان: ۵۴۱)

تا روح حیوانی را به آن تشبیه کند و بگوید :

زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون پرست

تا ز جانها جانشان شد زفت تر که ندیدند آن بلا قوم دگر در اینجا نیز تداعی علت بازگو نکردن

داستان نمی باشد زیرا در تداعی نباید در مورد آنها توضیح داده شود بلکه خواننده خود متوجه خواهد شد

که چه چیزی با چه رابطه ای تداعی شده است همزمان با این تشبیه، پوست دباغی هم در ذهن مولانا تداعی

می شود

آدمی را پوست نامد بوغ دان از رطوبتها شده زفت و گران

تلخ و تیز و مالش بسیار ده تا شود پاک و لطیف و بافره (همان: ۵۴۱)

مولوی بعد از این تداعی ها که او را از روند داستان دور می کند دوباره به داستان بر می گردد با ذکر اینکه آن

عوام برای جوان سود است ولی در حق خود رد شده و مردود است

این عوان در حق گیری سود شد لیک اندر حق خود مردود شد

رحم ایمانی از او ببریده شد کین شیطانی بر او پیچیده شد

کارگاه خشم گشت و کین وری کینه اصل ضلال و کافری (همان: ۵۴۱)

تشابه واژگانی خشم باعث حکایتی در ذهن مولانا می گردد که کسی از حضرت عیسی در مورد سخت ترین

چیز در هستی می پرسد و حضرت به او می گوید :

گفتش ای جان صعب تر خشم خداست که از آن دوزخ همی لرزد چو ما (همان: ۵۴۱)

مولانا دوباره به حکایت عشق و عاشقی آن جوان می پردازد که وقتی معشوق را در باغ تنها میابد از او تقا

ضای بوسه و کنار می کند و معشوق :

بانگ بر وی زد به هیبت آن نگار که مرو گستاخ ادب را هوش دار (همان: ۵۴۲)

و جوان او میگوید که در اینجا غیر از من و تو و باد هیچ کس نیست و واژه باد که به حکم خداوند است

مولانا چندی از داستان درو می کند و شباهت واژگانی باد باعث تداعی ابیاتی می گردد که باد برای گروهی

مثبت و برای گروهی مایه ی نابودی است و قوم عاد را مثال می زند که باد باعث نابودی آنها می شود.

مولانا دوباره به داستان بر میگردد که معشوق جوان را بی ادب و بی وفا میدانند و بی ادبی و بی وفایی عاشق در برابر معشوق علتی می شود که مولانا داستان صوفی که زن خود را با بیگانه ای بگرفت در ذهنش تداعی می شود در این حکایت همزمان دستار بودن خداوند همراه با رسوا کردن گنه کار برای او تداعی می شود .

بارها پوشد پی اظهار فضل باز گیرد از پی اظهار عدل

تا که این هر دو صفت ظاهر شود آن مبشر گردد این منذر شود... (همان: ۵۴۴)

و مثالهای زیادی در این مورد می زند تا مطلب روشن شود. مولانا حکایت عاشق و معشوق را ادامه میدهد که معشوق به عاشق میگوید :

که ز هر ناشسته رویی گپ زنی شرم داری و از خدای خویش نی (همان: ۵۴۵)

و این شرم نداشتن از خدا روند تضادی است که باعث می شود صفاتی که خداوند برای خود بر شمرده که بنده از گناه شرم کند در ذهن مولانا تداعی شود:

از پی آن گفت حق خود را بصیر که بود دید ویت هر دم نظیر... (همان: ۵۴۶)

معشوق به سرزنش عاشق می پردازد که همین صفات خداوند باعث شده است که از گناه درویمانم چون او را ناظر بر اعمالم می دانم و معشوق به آن جوان جواب می دهد تو اسیر نفس شهوانی هستی :

نفس شهوانی ز حق کراست و کور من به دل کوریت می دیدم ز دور

هشت سالت زان نپرسیدم به هیچ که پرت دیدم ز جهل پیچ پیچ

خود چه پرسم آنک او باشد بتون که توچونی چون بود او سرنگون (همان: ۵۴۶)

با این ابیات مولانا از قصه دور می شود و به ارشادات خود می پردازد و شباهت واژگانی تون و شهوت باعث می شود تا دنیا را به تون یا گلخن تشبیه کند

شهوت دنیا مثال گلخن است که از حمام تقوی روشن است (همان: ۵۴۶)

و این صفات را ادامه می دهد تا می رسد به این بیت :

آنک در تون زاد و پاکی را ندید بوی مشک آرد برو رنجی پدید (همان: ۵۴۶)

مشابهت موضوعی سبب می شود داستان دباغ در باغ عطاران در ذهن مولانا تداعی شود می گردد که بوی مشک باعث بیهوشی اومی شود و همزمان با ذکر این قصه آیه ای از قرآن هم در ذهنش تداعی می شود

الخبيثات الخبيثين را بخوان رو و پشت این سخن را باز دان (همان: ۵۴۸)

و داستان این دباغ را که به وسیله بوی سرگین بهوش می آید ادامه می دهد و جوان عاشق را به همین دباغ تشبیه می کند که خود را به چیزهای آلوده عادت داده و همین دباغ که به بوی ناخوش خو کرده علّتی می شود برای تداعی ایبات بعد.

با توجه به این حکایت انسانهای بد را به همین دباغ تشبیه می کند همزمان مفهوم آیه ی ۲۸ توبه در ذهنش تداعی می شود

مشرکان را زان نجس خواندست حق کاندرون پشک زاندند از سبق(همان:۵۴۹)

دوباره به داستان برمی گردد که جوان برای گناه خود عذر تراشی می کند و روند تضاد باعث تداعی عذر خواهی حضرت آدم در پیشگاه حق می شود

که از پدرآموز کآدم در گناه خوش فرود آمد به سوی پایگاه

چون بدید آن عالم الاسرار را دو پا استاد استغفار را

برسر خاکستر اندوه نشست از بهانه شاخ تا شاخی نجست (همان:۵۵۰)

و مثالهایی از این دست معشوق برای عاشق می زند تا به عاشق بفهماند که تو گناه کرده ای و باید به گناه خود اعتراف کند نه اینکه عذر تراشی کنی و همزمان عذر تراشی ابلیس که در برابر حضرت آدم سجده نکرد و همچنین ابوجهل که از پیامبر معجزه خواست و بر عکس ابوبکر از پیامبر چنین درخواستی را نداشت و گفت هر چه پیامبر بگوید راست است در ذهنش تداعی می شود تا به مرد جوان بگوید که عاشق واقعی هیچ گاه معشوق را امتحان نمی کند و این داستان با بیت

کی رسد همچون تویی را کز منی امتحان همچو من یاری کنی (همان:۵۵۱)

به پایان می رسد هر چند بعد از این بیت نیز داستانهای دیگری در ذهن مولانا تداعی می شود ولی ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و ذکر همین حکایت کافی است تا پی ببریم که جریان سیال ذهن مولانا برای اینکه او داستانی را ذکر کند تا مخاطب از آن درس بگیرد او را تا کجاها می کشاند و در هنگام ذکر یک داستان پندهای اخلاقی و حکایتهای بسیاری در ذهن او تداعی می شود.

نتیجه

مثنوی معنوی به صورت نوعی مجلس وعظ است که در طی آن لطایف و نکات اخلاقی همراه با تمثیل و حکایات به صورت تداعی معانی نقل می شوند. تداعی معانی یکی از بزرگترین مزایای شاعری است که ما

آن را به عنوان نمونه در یکی از داستان‌های مثنوی که مولانا آن را به منظور بیان نکات اخلاقی ذکر کرده است مشاهده کردیم و تداعی معانی در این داستان به گونه‌ای بود که مجال بازگشت به آغاز کلام را به او نمی‌داد آموخته‌های سالهای جوانی و تجربیات و مطالعاتی که در سالهای مختلف داشته در ضمن بیان این داستان در ذهن او تداعی می‌شوند و در جریان سیال ذهن مولانا در جای مناسب سخن مجال ظهور پیدا می‌کنند و هر سخنی دیگر را تداعی می‌کند و قصه‌ای در قصه‌ای و نکته‌ای در دل نکته‌ی دیگر است.

منابع

- ۱- آراسته، رضا. (۱۳۴۸). سیر روان‌شناسی در غرب. ج ۱. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- ۲- برت. آر. ال. (۱۳۷۹). تخیل. ترجمه مسعود جعفری جزی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۳- داد، سیمما. (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات مروارید.
- ۴- دفتر حوزه و دانشگاه. (۱۳۸۵). مکتبهای روان‌شناسی و نقد آن. ج ۱. چاپ پنجم. تهران: انتشارات سمت.
- ۵- رزم آزما، هوشیار. (۱۳۷۰). فرهنگ روان‌شناسی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). نردبان شکسته. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). سرّ نی. چاپ دهم. تهران: انتشارات علمی.
- ۸- سعیدیان، عبدالحسن. (۱۳۸۰). دائرة المعارف نو. چاپ دوم. تهران: انتشارات علم و زندگی.
- ۹- صادقی، هاشم. (۱۳۸۷). تداعی و نقش آن در روایت داستانهای ذهنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان
- ۱۰- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (ذوالقدر). (۱۳۷۷). واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی (فرهنگ تفصیلی اصطلاح‌های ادبیات داستانی). تهران: کتاب مهناز. چاپ اول.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۷۹). مثنوی و معنوی. چاپ سوم. تهران: نشر ثالث.
- ۱۲- ودورث. (۱۳۴۸). مکتبهای روان‌شناسی، ترجمه غلامرضا بهرامی و جواد نوربخش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران